

جدال خودآگاه و ناخودآگاه در رمان اضطراب ابراهیم^۱

کاووس رضایی^۲

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ارسنجان

اکرم نعمت الهی^۳

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه خوارزمی

چکیده

تلاش انسان مدرن برای دستیابی و تحقق امیال و لذت‌ها، او را به جدالی درونی وامی‌دارد. هنجارها و قوانین اجتماعی نقش بازدارنده‌ای در حصول لذت بر عهده دارند؛ اما گاه نهاد لذت طلب چندان سرکش می‌شود که به همه چیز پشت پا می‌زند. *اضطراب ابراهیم* داستان برخورد دو ساختار روانی نهاد و فراخود است.

هدف داستان کالبدشکافی فرهنگی جامعه است تا تصویری از وجوه ناپیدای واقعیت را به خواننده نشان بدهد. در رمان مدرن، واقعیت درونی بر واقعیت بیرونی اولویت دارد؛ از این رو *اضطراب ابراهیم* با کشمکش درونی شخصیت اصلی داستان و بیان هراس‌ها و دغدغه‌های شه‌ریار ابراهیم آغاز می‌شود. میرصادقی در این رمان، امیال و خواسته‌های انسان معاصر را در گیرودار دو انقلاب به تصویر کشیده است. دیدگاه فروید در ساختار دستگاه روانی از جمله مسائلی است که قبل از تحلیل و نقد رمان، به آن پرداخته‌ایم. در این جستار، با تکیه بر آرای فروید به نقد شخصیت اصلی داستان پرداخته شده است. بررسی انعکاس واقعیت در ذهن شخصیت اصلی داستان، تفرد، انزواطلبی و تحلیل شخصیت وی با تکیه بر نظریه فروید از مباحث اصلی پژوهش است.

کلید واژه‌ها: رمان، نقد روانکاوانه، میرصادقی، فروید، نهاد، فراخود.

۱. مقدمه

جمال میرصادقی (۱۳۱۲) در تهران متولد شد. آشنایی وی با بیژن مفید در دبیرستان، تأثیر بسیاری بر ذهن جمال گذاشت و دنیای دیگری پیش روی او گشود. اولین داستان‌های کوتاه او در مجله سخن به چاپ رسید و نامزد دریافت جایزه شد. در همین زمان بزرگانی چون مهرداد بهار و حمید محامدی در زمینه نقد داستان میرصادقی فعالیت داشتند. اولین اثر وی *شاهزاده خانم سبز چشم* است که بعدها به *مسافره‌های شب* تغییر نام داد و تجدید چاپ شد. میرصادقی به پیشنهاد دکتر خانلری به مجله سخن رفت و با بزرگانی چون: عبدالحسین زرین کوب، سیروس پرهام، محمد جعفر محبوب و محمدعلی اسلامی آشنا شد. وی در سال (۱۳۴۹) اولین رمان خود *در آنزای شب* را نوشت. مجموعه داستان‌های کوتاه منتخب: *این شکسته‌ها* (۱۳۵۱)، *این سوی تل‌های شن* (۱۳۵۲)، *نه آدمی نه صدایی* (۱۳۵۲) را وی در این سال‌ها نوشت. وی هم چنین موضوعات اجتماعی در قالب چندین رمان پرداخت و به چاپ رساند که از جمله می‌توان به: *رمان شب چراغ* (۱۳۵۵)، *آتش از آتش* (۱۳۶۵)، *کلاغ‌ها و آدم‌ها* (۱۳۶۸)، *اضطراب ابراهیم* (۱۳۸۱) و *دختری با ریسمان نقره‌ای* (۱۳۸۶) اشاره کرد. میرصادقی را می‌توان جزو نویسندگان نسل دوم به شمار آورد که در طول پنج دهه از مردم و برای مردم نوشته است (ر.ک: نعمت‌اللهی، ۱۳۸۸: ۵۰).

زیگموند فروید (۱۸۵۶م) در شهر فرینبرگ در موراویا متولد شد. او بعد از مدتی به همراه خانواده به لایپزیک نقل مکان کرد و بعدها در وین سکونت گزید. فروید نزدیک به هشتاد سال در این شهر زندگی کرد و پس از حمله هیتلر به اتریش به انگلستان مهاجرت کرد و تا پایان عمر (۱۹۳۹م) در لندن ماند. وی ابتدا تحصیلات خود را در رشته پزشکی آغاز کرد. مدتی در بیمارستان عمومی وین مشغول به کار و در مرتبه دانشیاری منصوب شد و در همین زمان به بیمارستانی در پاریس که مختص اختلالات عصبی بود رفت و به مطالعه و پژوهش پرداخت. پس از بازگشت در بیمارستان اعصاب با عنوان مشاور به کار پرداخت. در همین زمان همکاری علمی با ژوزف بروئر (فیزیولوژیست) تأثیر عمیقی بر فروید نهاد و منجر به چاپ مقالاتی مشترک گردید. در مجموع می‌توان ادامه زندگی فروید را به سه دوره زیر تقسیم کرد:

۱- دوره تحلیل خود که از (۱۸۹۹-۱۸۹۵م) را دربر می‌گیرد.

۲- ایجاد نظام روان‌شناسی بر اساس همان تحلیل خود که تا سال (۱۹۱۴م) ادامه یافت و دو کتاب *تفسیر رویاها* (۱۹۰۰م) و *سه رساله درباره جنسیت* (۱۹۰۵م) را شامل می‌شود.

۳- بسط و بازبینی نهایی نظریات اصلی، به ویژه در زمینه تنوع پدیده‌های فرهنگی، به خصوص دین که سال‌های (۱۹۱۴-۱۹۳۹) را دربرمی‌گیرد. (ر.ک: دهگانپور، ۱۳۸۵: ۱۷)

امروزه نظریات فروید گذشته از کاربرد در روانکاوی و علوم تربیتی، تأثیر بسیار زیادی بر نقد ادبی آثار هنرمندان معاصر دارد. پدیده مهمی که وی در ساختار روانی فرد کشف نمود و آن را ناخودآگاه نامید، از جمله موارد مهمی است که ساحتی جهان‌شمول دارد و در زمینه نقد ادبیات داستانی به کار می‌رود. در این مقاله به تحلیل و بررسی شخصیت اصلی داستان با تکیه بر نظام ساختاری روان از منظر فروید پرداخته‌ایم.

۲. ساختار دستگاه روان

فروید در سال‌های اولیه سه مفهوم اساسی زیر را در دستگاه روان مطرح نمود. این تقسیم‌بندی که از نظر توپوگرافیک (مکان نگارانه) صورت پذیرفت، زمینه فعالیت‌های بعدی وی را در بررسی شخصیت میسر ساخت:

۲-۱. **ضمیر خودآگاه:** بخش کوچکی از کلیات ذهن را در بر می‌گیرد و هم‌چنین از نظر مکانی، اولین قسمت روان است که از جانب دنیای خارج با آن روبه‌رو می‌شویم. این قسم بی‌واسطه‌ترین نوع ادراک را شامل می‌شود و ماهیتی گذرا دارد. تمام ادراکات حسی که از خارج یا داخل دریافت می‌شوند، از ابتدا در ضمیر آگاه ما جای دارند. خودآگاهی فقط فرد را از حالات شخصی خود باخبر می‌سازد و این که دیگر مردمان دارای ضمیر آگاه هستند، استنتاجی که ما از قیاس کنش‌ها و گفته‌های مشهود آن‌ها به عمل می‌آوریم؛ به این منظور که رفتارشان را برای خویش قابل فهم کنیم (ر.ک: وقفی‌پور، ۱۳۹۰: ۱۵).

۲-۲. **پیش‌آگاهی:** در حقیقت بخشی از خودآگاه است؛ اما نمی‌توان با آن در یک طبقه قرار گیرد؛ چرا که عمدتاً از حافظه تشکیل می‌شود. (ر.ک: رویگران، ۱۳۸۲: ۳۹). افکار پیش‌آگاه می‌توانند به حوزه ناخودآگاه بروند.

۲-۳. **ناخودآگاه:** از دوران کودکی ما سرچشمه می‌گیرد و شامل فرایندهای ذهنی‌ای است که فرد از آن بی‌خبر است. در واقع می‌توان گفت لایه پنهان روان فرد محسوب می‌شود که حیطة

گسترده‌ای از ذهن را در بر می‌گیرد. این قسم شامل مجموعه‌ای از خاطرات است که فرد علاقه‌ای به یادآوری آن ندارد و یا چنان در ذهن وی رسوب کرده است که به وضوح نمی‌توان آن را به یاد آورد. ناخودآگاه بیش از هر چیز به معناها و نمادها مربوط می‌شود. اغلب به شکل نشانه‌ها، رفتارها و یا افراط کاری در سخن خودآگاه روزانه بروز می‌کند. همچنین ناخودآگاه با تیپ‌های زبانی، وارد زندگی ما می‌شود.

بعدها فروید این نظریه را بر خودآگاه و ناخودآگاه که دوبردگی فرد را نشان می‌دهد، متمرکز ساخت. چندی بعد فروید تقسیم‌بندی دیگری را در دستگاه روان مطرح ساخت که تکمیل‌کننده نظریه توپوگرافیک وی است. او ذهن را از منظر ساختاری به سه مرحله نهاد، خود و فراخود تقسیم نمود. فروید تمایز ساختاری خودآگاه و ناخودآگاه را توسط این سه مرحله تکمیل نمود.

۲-۴. **نهاد**^۱: منبع انرژی روانی و لیبیدو است که ناخودآگاه در طلب خوشی است و از ناخوشی پرهیز می‌کند. انرژی نهاد از طریق عمل بازتابی و تحقق تمایلات، صرف ارضای غرایز می‌شود. (شهیدی، ۱۳۹۱: ۵۱) این قسمت از روان که بخش سرکش آن محسوب می‌شود، هیچ قانونی را نمی‌پذیرد و ضد عقل عمل می‌کند. در واقع نهاد شامل تمامی آن خصایصی است که فرد به ارث می‌برد؛ تمامی آن خصایصی که در بدو تولد با او هستند و در سرشت او جای دارند (پاینده، ۱۳۹۰: ۳). غرایز جزئی از نهاد محسوب می‌شود که از سامان بدن سرچشمه می‌گیرد و تبلور روانی آن‌ها ابتدا در نهاد به شکل‌هایی که برای ما ناشناخته است، رخ می‌دهد (همان: ۳).

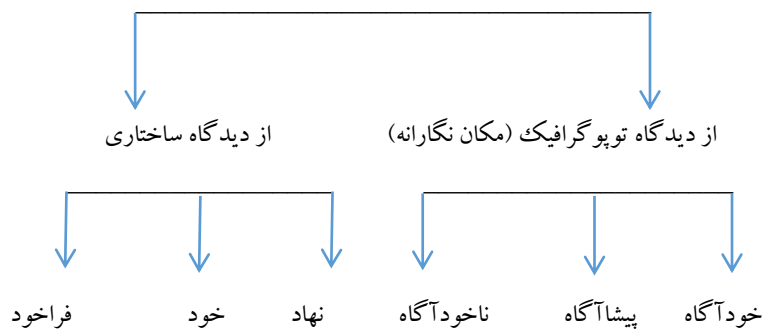
۲-۵. **خود**^۲: از ابتدا در فرد وجود ندارد و باید به وجود آید. این سخن به مفهوم عدم استقلال خود است و تنها پس از تقویت و دریافت انرژی از نهاد، به عنوان یک نظام مستقل، رشد و بالندگی خود را آغاز می‌کند. تعامل بین انسان و محیط، به شکل‌گیری این بخش از روان نیاز دارد که علاقه‌مند به اصل واقعیت^۳ است و هم‌چون واسطه‌ای بین نهاد و دنیای بیرون عمل می‌کند (همان: ۳)؛ هم‌چنین نقش تعادل و توازن میان نهاد و فراخود را برعهده دارد. خود حاصل تجربیات فرد است و به عبارت دیگر رخدادهای اتفاقی و در زمان حاضر محتوای آن را تعیین می‌کند (همان: ۵). این بخش از روان به منظور محافظت از خود در برابر فروپاشی و تحقیر به سازوکارهای دفاعی متوسل می‌شود و

1. Id
2. ego
3. Reality principle

میان انگیزه‌ها و هیجانات متعارض، سازگاری و تعدیل ایجاد می‌کند. از مهمترین ساز و کارهای خودسرکوبی، فرافکنی، واکنش وارونه، معقول‌سازی و عکس‌العمل‌سازی^(۱) است.

۲-۶. **فراخود**: فراخود که در نقطه مقابل نهاد قرار دارد، ابتدا از طریق والدین در فرد شکل می‌گیرد. به تعبیری وجدان همان فراخود فرد است که با سازوکارهای خود و نهاد به مخالفت بر می‌خیزد و در صدد تعلیق عملیات اصل لذت و واقعیت است. فراخود هم چنین در رؤیایها و خواب‌های ما به عنوان نماد برحذردارنده و سرزنش‌کننده عمل می‌کند. افرادی که دارای وجدان قوی هستند، مدام در حال جبهه‌گیری در برابر تکانه‌های غیراخلاقی هستند. همین امر باعث می‌شود که وی تمام انرژی خود را صرف دفاع در برابر نهاد کند و از انجام کارهای سودمند و ارضاکننده باز ماند؛ در نتیجه او از حرکت باز می‌ماند و در زندگی محدود اسیر می‌شود. در مجموع نظریه فروید را در تقسیم‌بندی دستگاه روان می‌توان در نمودار زیر مشاهده کرد:

دستگاه روان



۳. خلاصه داستان

صبح زود شهریار ابراهیم از خانه دوستش گلی خارج می‌شود. شهریار نویسنده و منتقد فیلم است که در یکی از مهمانی‌ها با گلی هنرپیشه فیلم‌های بازاری و تبلیغاتی آشنا می‌شود. این دوستی باعث می‌شود تا ابراهیم او را در انتخاب فیلم‌هایش، راهنمایی کند. ارتباط این دو، جنجال‌هایی برمی‌انگیزد که دزدگی و خستگی شهریار را در پی دارد. همین امر باعث تصمیم شهریار به جدایی و قطع رابطه با گلی، برای بازگشت به زندگی آرام و بی‌سر و صدای خود می‌شود. در دوران

جوانی، شهریار به فرزانه - دوست و همبازی خود - علاقه‌مند بوده‌است. هر دو با هم به دانشگاه می‌رفتند و قصد نویسنده شدن داشتند. شهریار قصد ازدواج با فرزانه را داشت؛ اما در سال آخر دانشگاه، فرزانه با جوانی به نام سهراب ازدواج می‌کند. شهریار برای فراموش کردن این خاطره به آمریکا نزد خواهرش شهرزاد می‌رود و در رشته سینما و نقد به تحصیل می‌پردازد. پس از بازگشت به پیشنهاد مادر با شهره - دختر یکی از آشنایان - ازدواج می‌کند. فاصله سنی او با شهره زیاد است. بعد از ازدواج، شهریار متوجه بیماری روانی همسرش می‌شود و به پیشنهاد شهره از هم جدا می‌شوند. چندی بعد، شهره به علت بیماری می‌میرد. آشنایی ابراهیم با فرزانه و همسرش باعث زندانی شدن وی و در نهایت اخراجش از دانشگاه می‌شود. شهریار در همان روز بعد از رسیدن به خانه، از پنجره اتاق، مردی را شبیه خود می‌بیند که روبه‌روی خانه در خیابان ایستاده است؛ اما کمی بعد او را گم می‌کند. در همین حین به دلیل خستگی و کسالت به خواب می‌رود و سپس با صدای شعارهای مردم که در خیابان هستند، بیدار می‌شود. از بلندگوی کامیون‌های نظامی خبر تعطیلی مدارس، دانشگاه‌ها و تهدیدهای دولت را می‌شنود. دوستش بهروز با او تماس می‌گیرد و از او می‌خواهد که به کافه‌ای که وی معمولاً با دوستانش در آن جمع می‌شوند، برود.

- روز بعد شهریار به دیدن بی‌بی می‌رود. او تا چند سال پیش به همراه پسرش داوود در خانه ابراهیم زندگی می‌کرده و بعد از فوت مادر شهریار نزد دخترش رفته بود. داوود دانشجوی فنی است که به دلیل فعالیت‌های سیاسی به همراه چند تن از دانشجویان اخراج شده است. ابراهیم به دیدن دوستان خود می‌رود و خبر دستگیری دو تن از دوستان خویش را می‌شنود. بهنام، دوستش به وی می‌گوید که خانه‌اش تحت نظر است. وی وحشت‌زده و مضطرب می‌شود و تا پاسی از شب در خیابان سرگردان است. بالاخره به خانه می‌رود و شبی را در اضطراب می‌گذراند.

- روز بعد شهریار در راه رفتن به کافه، کامیون‌های ارتشی را می‌بیند. وقتی به داخل کافه می‌رود، مرد هم‌شکل خود را آنجا منتظر می‌بیند. مرد، خود را کاوه اسماعیل معرفی می‌کند و با او به گفتگو می‌نشیند. انتظار طولانی و نیامدن دوستان باعث خروج آن دو از کافه می‌شود. کاوه اسماعیل پیشنهاد می‌کند که به دانشگاه بروند؛ چراکه آنجا درگیری است؛ اما شهریار از پذیرش این پیشنهاد امتناع می‌کند و در حین پرسه در خیابان، کاوه را گم می‌کند.

- صبح روز بعد شهریار بعد از مدّت‌ها به کوه می‌رود و تمامی خاطرات گذشته با فرزانه و شهره برایش تداعی می‌شود. در آن‌جا خبر دستگیری دوستان و عدم حضور آن‌ها را در کافه درمی‌یابد. وقتی به خانه می‌رسد، یادداشت گلی را می‌بیند که از وی خواسته، به سراغ همسر بهنام برود و او را از نگرانی بیرون آورد؛ اما شهریار به دلیل ترسی که دارد، در رفتن مردّد است. در همین حین خبر مرگ بی‌بی را تلفنی به وی اطلاع می‌دهند. شهریار خود را به بیمارستان می‌رساند و در آن‌جا از مرگ داوود نیز مطلع می‌شود. به پیشنهاد پزشک هر دو جنازه را سریع از بیمارستان خارج می‌کند تا جسد داوود به دست عوامل رژیم نیفتد. شهریار در راه بازگشت به خانه، بار دیگر کاوه را در خیابان می‌بیند و پس از ساعت‌ها پرسه‌زدن و گفتگو با او بار دیگر او را گم می‌کند و پاسی از شب سرمازده و خیس از باران به خانه می‌رود.

- صبح روز بعد گلی به خانه شهریار می‌رود و او را بیمار و تب‌آلود می‌بیند. گلی به همراه شهریار برای مراسم تشییع جنازه بی‌بی و داوود به بهشت زهرا می‌روند؛ اما تظاهرکنندگان خیابان‌ها را مسدود کرده‌اند. شهریار در نیمه راه به خانه بر می‌گردد. گلی چند روزی از او پرستاری می‌کند.

- شهریار پس از بهبود برای دیدن فیلمی به خیابان می‌رود و به طور تصادفی با فرزانه و دخترش روبه‌رو می‌شود. فرزانه قصد دارد به همراه مادر و دخترش به خارج برود و زمانی در شرح زندگی خود و همسرش بنویسد. شهریار به او قول می‌دهد که او را به فرودگاه برساند؛ اما در راه بازگشت به خانه به همراه عده‌ای از مردم دستگیر می‌شود. نیمه‌های شب دستگیرشدگان در می‌یابند که قرارگاه خالی است و سربازها از آنجا رفته‌اند. شهریار به همراه دیگر مردم به خیابان‌ها می‌آید. شهر در حالت غیر عادی است؛ مردم مسلح شده‌اند. شهریار خود را در میانه جنگ شهری می‌بیند. در همین حین فرزانه را که در حال تیراندازی است، می‌بیند. هنگامی که شهریار از صحنه درگیری دور می‌شود، کسی از او می‌خواهد تا مرد مجروحی را به بیمارستان برسانند. وقتی به بیمارستان می‌رسند، مجروح مرده است. شهریار در کمال ناباوری می‌بیند که مرد، اسماعیل کاوه است. با حمله سربازها، شهریار جنازه را رها می‌کند؛ می‌گریزد و ماشینی کرایه می‌کند. خبر کودتای ارتش و شکست مردم را می‌شنود و به گریه می‌افتد. جلوی خانه گلی پیاده می‌شود و دوباره به خانه او باز می‌گردد (ر.ک: میرصادقی، ۱۳۸۱).

۴. نقد رمان

از عناصر مهم داستان، ایجاد کشمکش است که باید در حد امکان زود مشخص گردد. این کشمکش‌ها گاه بین دو نیروی ناسازگار بیرونی و گاه بین دو نیروی ناسازگار درونی در فرد شکل می‌گیرد. شخصیت اصلی داستان از طریق بیان همین کشمکش از آدم‌های اطرافش جدا می‌شود. در داستان مدرن، کشمکش اغلب از نوع درونی است. شخصیت اصلی داستان در واقع با خویشتن به ضدیت و مقابله می‌پردازد. وجود دو میل ناسازگار، وی را در دو راهی گرفتار می‌آورد و نمی‌داند کدامیک را محقق سازد؛ چراکه هر دو نیرو، او را به راهی متفاوت از دیگری ترغیب می‌کند. در هر حال مشخصه شخصیت اصلی رمان مدرن، دو پارگی درونی اوست. وی قبل از آن که بخواهد با جهان پیرامونش به سازش برسد، نخست باید تکلیفش را با خویشتن خود روشن کند. از جمله موضوعاتی که در تحلیل صحنه آغازین رمان مورد توجه منتقد ادبی قرار می‌گیرد، عنصر کشمکش است. اضطراب ابراهیم از جمله رمان‌هایی است که در همان ابتدا با کشمکش آغاز می‌شود و خواننده «صدای فراخود» را با کشمکش درونی ابراهیم دریافت می‌کند. این حوزه از روان برای قطع ارتباط ابراهیم با گلی، فعالیت‌ها و سبک زندگی گذشته را یادآور می‌شود و با به کارگیری دو سازوکار «من آرمانی و وجدان» به مقابله با نهاد و تعلیق اصل لذت می‌پردازد. اصرار ابراهیم بر این که از معیارهای من آرمانی جدا افتاده و دچار خالی شدن و نوعی از خود بیگانگی گردیده، دال بر فعالیت این حوزه از دستگاه روان است. شخصیت ابراهیم در خانواده‌ای سنتی شکل گرفته و مفاهیم ذهنی القاشده به وی، با رفتارها و زندگی جدید او در تعارض است. همین امر باعث اعمال فشار و محدود کردن زندگی ابراهیم از طریق فراخود می‌شود. در این مرحله، سازوکارهای دفاعی به منظور محافظت از خود در برابر فروپاشی و تحقیر وارد عمل می‌شوند. این عوامل، زمانی که ارزش و انسانیت فرد مورد تهدید قرار می‌گیرد، میان هیجان‌ات و امیال متعارض سازگاری ایجاد می‌کنند؛ به طوری که سبب تسکین اضطراب و هیجان‌ات می‌شوند. سرکوب، از جمله این سازوکارهای دفاعی است که در حقیقت آغازگر تمامی فعالیت‌های روانی است. این فرایند با پس‌راندن افکار آزاردهنده، سعی در آرام کردن تنش موجود دارد:

«آهسته از کنار گلی بلند می‌شود. هوای اتاق سرد شده. درجه بخاری را بیشتر می‌کند و کنارش می‌نشیند. سیگاری آتش می‌زند. هوا هنوز تاریک است. باید خودم را خلاص کنم؛ باید از زندگی

گلی خودم را بکشم بیرون. این زندگی را دوست ندارم. این زندگی من نیست؛ این زندگی شلوغ و بی‌بندوبار. زندگی من سرد و سخت بود؛ اما «بی‌بندوبار» نبود، نظم و قاعده داشت. کتاب‌هایم، نوشته‌هایم... این زندگی، من را غلتانده و از خودم خالی و بیگانه کرده، «بی‌بندوبار» کرده. همراه این جریان دارم می‌روم. نه، گفتن این که من عوض نشده‌ام و همانی که بوده‌ام هستم، دروغ است. دیگر شهامت روبه‌رو شدن با زندگی را ندارم. دارم از آن فرار می‌کنم. باید خودم را از زندگی گلی بکشم کنار، واقعیت زندگی من این نیست.» (میرصادقی، ۱۳۸۴: ۶)

«ابراهیم برای بازگشت به زندگی گذشته سعی در فراموشی میل دلخواهش می‌کند، اما گرچه تصور می‌شود میل سرکوب شده به دست فراموشی سپرده شده‌است و از بین می‌رود؛ اما حقیقت آن است که این امیال از بین نمی‌روند، بلکه تنها برای مدّت کوتاه فراموش و در ضمیر ناخودآگاه محبوس می‌شوند:

«درس‌دادن را از او گرفته‌اند، ممنوع‌التدریس شده، بی‌آن که خودش بخواهد، او را، به راه دیگری انداخته‌اند، با گلی به راه دیگری کشیده شده. این زندگی من نیست. واقعیت زندگی من نیست. کتاب‌هایم، نوشته‌هایم، سرگرمی‌هایم، آرزوهایم...» (همان: ۶)

«باید تمامش کنم، همه وقتم با گلی می‌گذرد، صبح مؤسسه، عصر، گلی؛ دیگر وقتی نمی‌ماند. باید خودم را خلاص کنم، چه روزهایی، چه روزهای عبثی، فقط کافی است دو - سه هفته گلی را نینیم، فقط دو - سه هفته...» (همان: ۷)

ضمیر ناخودآگاه مانع آن می‌شود تا راوی به بیان صریح رویدادها پردازد؛ به همین دلیل در رمان‌های مدرنیستی عموماً با نمایش اوهام و رؤیاهای شخصیتی از طریق جریان سیال ذهن و تداعی به بیان زوایای درونی شخصیت داستان می‌پردازند. ابراهیم مدام در گذشته سیر می‌کند و از طریق همین گردش در گذشته می‌توان به زوایای تاریک ذهن او پی برد. در دوران جوانی شهریار به فرزانه، دوست و همبازی کودکی خود، علاقه‌مند است و تصمیم به ازدواج با او دارد؛ اما در نهایت فرزانه با سهراب ازدواج می‌کند؛ همین امر باعث روان‌ضربه^(۲) شدید بر شهریار می‌شود. او برای جبران این مسئله و فراموشی آن تصمیم به سفر می‌گیرد. این فرایند تأثیر به‌سزایی در شکل‌گیری زندگی و شخصیت ابراهیم دارد.

بعدها گرچه ابراهیم با شهره ازدواج می‌کند، اما علاقه وی به فرزانه در ناخودآگاهش رسوب کرده و باعث ارتباط وی با او شده‌است. او گرچه خود از این امر بی‌اطلاع است؛ اما میل سرکوب شده دوباره بازمی‌گردد. جدایی از شهره و در نهایت، مرگ او، محدوده ارتباطی وی را وسعت می‌دهد. دوباره رفت و آمد با دوستان و از جمله، فرزانه آغاز می‌شود؛ اما ابراهیم تنهاست و در پی یافتن جایگزینی برای عشق از دست رفته خود، فرزانه است. به همین دلیل در نهایت متوسل به گلی می‌شود و او را گمشده آرمانی خویش می‌بیند. نکته مهم در این ارتباط، نوع آن است. ابراهیم از گلی می‌خواهد تا با هم ازدواج کنند، ولی گلی آن را به وقت مناسبی موکول می‌کند. در لابه‌لای اتفاقات جاری، مدام «نهاد» به ترغیب شه‌ریار می‌پردازد و لذت امیال نهفته را یادآور می‌شود.

تلاش «نهاد» برای به دست آوردن لذت باعث می‌شود تا «فراخود»، به شکل فردی، بر ابراهیم ظاهر شود. فردی که ظاهراً شبیه وی است و اسماعیل کاوه نام دارد. در خلال تمامی تلاش‌های نهاد، این تصویر شکل می‌گیرد و ابراهیم را به دنبال خود می‌کشاند. تصویر کامل «فراخود» در این شخصیت متبلور می‌شود. کاوه، بعد آرمانی ابراهیم است و وی را ترغیب به پرداختن ارزش‌ها و نظام فکری گذشته می‌کند. از این‌جا کشمکش بیرونی نیز آغاز می‌شود و ذهن ابراهیم را به خویش معطوف می‌سازد. یادآوری خاطرات و آرمان‌هایی که روزی شه‌ریار به آن پای‌بند بوده، تلاشی برای بازگشت به خویش‌اش است. کاوه تلاش می‌کند تا شه‌ریار را در جهت ارزش‌های اخلاقی‌ای که در وجود او هست، هدایت کند. در این‌جا «خود و فراخود» انرژی خود را جهت پیشبرد هدف که همانا آزادی از تنش و اجتناب از درد است، صرف می‌کنند. تصویری رؤیای‌گونه که ابراهیم هر بار با آن مواجه می‌شود، در زمان تداعی خاطرات و هنگام بروز تنش درونی ظاهر می‌شود:

«کار خوبی کردم، نماندم. کار را باید یکسره کرد، تمام کرد. کارهایمان مانده، زندگیم بی‌معنا شده، عاطل و باطل شده‌ام. از وان می‌آید بیرون. رویدوشامبرش را می‌پوشد. نواری توی ضبط صوت می‌گذارد و پرده را کنار می‌زند و جلو پنجره می‌ایستد و سیگاری آتش می‌زند. آهنگ موسیقی، مثل نسیم خوشی توی اتاق می‌وزد. خیابان خلوت است. آفتاب پهن شده. پیرمردی در بالکن روبه‌رو نشسته روزنامه می‌خواند. در بالکن دیگر زن جوانی نشسته، سیگار می‌کشد. باران شب گذشته، آلودگی هوا را کم کرده، کوه پیدا شده. روی کوه برف نشسته. سوز برف به صورتش

می‌زند. مردی از پیاده‌رو می‌گذرد. چه قیافه‌آشنایی دارد، این دیگر کیست؟ چرا ایستاده و به من نگاه می‌کند. مرد به او خیره شده و بی‌حرکت مانده. چه شبیه من است، قد و قواره‌اش، ابرو پیوسته و دماغ گنده‌اش. هم‌سن و سال من است و بارانش هم‌رنگ بارانی من. اتوبوسی می‌آید و توی خیابان می‌ایستد و جلو نگاه او را می‌گیرد. مسافرها پیاده می‌شوند. اتوبوس دوباره راه می‌افتد. از مرد دیگر خبری نیست. نگاهش تا ته خیابان می‌رود. اثری از او نیست.» (همان: ۳۸-۳۷)

باز گشت امر سرکوب شده، «فراخود» را به تلاش و امی دارد تا او بتواند خود قبلی را در شخصیت فردی کاوه بیابد؛ اما هر بار او را در میان هیاهو گم می‌کند. «فراخود» انرژی خود را صرف کنترل رفتار و سلوک می‌سازد. فروید نیروهای ترغیب‌کننده را «نیروگذار روانی» و «نیروهای مقابله‌کننده» یا «وارسی‌کننده» را «نیروهای بازداشتی» می‌نامد. در این میان تنها «نهاد» دارای نیروگذاری روانی است، «خود و فراخود» دارای نیروگذاری بازداشتی هستند.

ابراهیم در خواب‌ها و رؤیاهای خویش، مدام مرد بارانی‌پوش را می‌بیند. مردم برای اعتراض به دولت در خیابان‌ها ریخته‌اند و پلاکاردهایی در دست دارند همه چیز به هم ریخته، تظاهرکنندگان خواهان تغییر اوضاع هستند:

«تظاهرکننده‌ها فریاد می‌زنند و شعار می‌دهند و پیش می‌آیند. مردی از توی صف بیرون می‌آید. بین این یارو چقدر شبیه منه. همان مرد بارانی‌پوش است که از جلو پنجره او گذشته. تظاهرکننده‌ها به کندی پیش می‌آیند. گلی سیگارش را از پنجره بیرون می‌اندازد.

- چی؟

ماشین بلند می‌شود و از بالای سر تظاهرکننده‌ها می‌رود.

- «های ... های ... های ...»

- «چی کار داری می‌کنی؟»

گلی دستش را از روی فرمان بر می‌دارد و می‌خندد.

- «مگه نمی‌بینی؟ روی منو نمی‌تونن کم بکنن.»

- «بیارش پایین زود باش ...»

تظاهرکنندگان ریز و ریزتر می‌شوند. مرد بارانی‌پوش از میان صف بیرون آمده، چیزی توی دستش شعله‌ور است. دستش بالا می‌آید و آن را به طرفشان پرتاب می‌کند؛ تگه آتشی، فضا را روشن می‌کند و می‌چرخد و مثل گلوله شعله‌وری به طرف آنها، می‌آید و داد می‌زند ...

چشم باز می‌کند. رشته نوری از کنار پنجره، روی صورتش افتاده. صحنه تظاهرات در چشمش مانده و سر و صداها در گوش اوست. تکانی می‌خورد و از جا بلند می‌شود و جلو پنجره می‌آید.» (همان: ۴۳-۴۱)

تنهایی از جمله عواملی است که «نهاد» با برجسته نمودن آن، شه‌ریار را ترغیب به ارتباط دوباره با گلی می‌کند. ابراهیم به دیدن بی‌بی و دخترش می‌رود؛ چند روز بعد، خبر مرگ او و پسرش داوود را می‌شنود. ذهن شه‌ریار مدام درگیر است. از یک سو به ایدئولوژی‌ها و اهدافش می‌پردازد و از سوی دیگر خالی بودن زندگی‌اش را با خاطرات گلی پُر می‌کند؛ اما هم‌چون گذشته به باورهایش معتقد نیست. ترس از دستگیری و زندان باعث فرار او از اعتراض می‌شود. تجربه زندان باعث شده است که وی به فکر گریز و جلوگیری از بروز دوباره آن حادثه شود؛ اما باز با ندای «فراخود» به خود می‌آید:

«به خانه که می‌رسد، کِرخ و دلزده است. برای چی این همه دلهره ورم داشته بود؟ برای چی این قدر ترسیده بودم؛ به فرض آن که مرا می‌گرفتند، چه کارم می‌توانستند بکنند؟ چی می‌شد؟ مگر خون من رنگین‌تر از دیگران است؟ دسته‌دسته می‌گیرند و زندانی می‌کنند. فرید و سیما را گرفته‌اند. پرویز را کشتند و جنازه‌اش را توی بیابان انداختند. حتماً برای این که می‌خواستند از مقاله‌ها و عکس‌هایشان، جلوگیری کنند. این همه جوان را دارند می‌گیرند، این همه آدم را...» (همان: ۷۵)

فکر به گذشته و میل به انجام عملی که واپس زده شده باعث دیدار دوباره کاوه می‌شود. این رؤیاگونه بیشتر در شب صورت می‌پذیرد و در واقع بازنمودی از نیمه پنهان و طردشده خود شه‌ریار است: «گوشی را می‌گذارد. احساس آرامش می‌کند. جلو پنجره می‌آید، خیابان روشن است و سوت و کور. در آپارتمان روبرو مهمانی است. سایه‌ها روی پرده می‌آیند و می‌روند. زیر نور چراغ، مرد بارانی پوش را می‌بیند که آهسته از پیاده روی می‌گذرد. می‌ایستد سرش را بلند می‌کند و به او نگاه می‌کند. باز پیدایش شد. خودش است، چقدر شبیه من است. قد و قواره، هیکل، مونی‌زند. این از کجا پیدایش شده؟ شب آرامی است و آسمان پر ستاره و ماه روشن. نگاهش دوباره به خیابان بر می‌گردد. مرد رفته است. از دور صدای تیری خاموشی شب را می‌شنکند و به دنبالش سکوت سنگینی می‌نشیند.» (همان: ۷۷)

هنوز با خود بیگانه است و این جدال‌ها چندان در تغییر شخصیت وی و بازگشت به آمال مثبت مؤثر نیست. دیدار مرد بارانی‌پوش، تنها تعجب ابراهیم را در پی دارد. یک احساس گنگ و تاریک که نمی‌تواند آن را برای خود واکاوی کند. شهریار برای دیدن دوستان به کافه می‌رود و این بار به طور مستقیم مرد بارانی‌پوش را می‌بیند و به گفتگو با وی می‌پردازد. «فراخود» برای سرکوب امیال ناخودآگاه و متضاد دست به «عکس‌العمل» می‌زند و به طور مستقیم با خود شهریار روبرو می‌شود: «نگاهش توی کافه می‌گردد. مرد بارانی‌پوش را می‌بیند که سر میز نشسته، سیگار می‌کشد. مرد از جا بلند می‌شود و صندلی خالی روبه‌روی خود را به او تعارف می‌کند. دستش را پیش می‌آورد:

«- کاوه اسماعیل

شهریار لبخند می‌زند و دست او را می‌فشارد:

- شهریار ابراهیم

مرد هم سن و سال اوست؛ سی و شش، هفت ساله و هم قد و قواره‌ او؛ مثل او دست‌هایش را تکان می‌دهد و با هیجان، تند تند حرف می‌زند. کافه شلوغ است و از بچه‌ها هنوز کسی نیامده. روبه‌روی مرد بارانی‌پوش می‌نشیند؛ کنجکاو شده. کجا او را دیده؟ توی کافه؟ چقدر شبیه من است. طوری با من حرف می‌زند که انگار سال‌ها، من را می‌شناسد.» (همان: ۱۴۵)

اسماعیل همچون ابراهیم منتظر دوستان است. در حین صحبت با شهریار به بیان ایدئولوژی‌هایی می‌پردازد که زمانی خود ابراهیم آنها را بیان می‌کرد. قطعیت کاوه، ابراهیم را وامی‌دارد تا کمتر حرف بزند و بیشتر گوش بدهد. هنگامی که از آمدن دوستان ناامید می‌شوند به خیابان می‌روند. ابراهیم با دیدن سربازها و تانک‌ها، کاوه را به کوچه تنگ و تاریک می‌کشاند. کاوه زمین می‌خورد. او از ابراهیم می‌خواهد تا به میان جنگ شهری بروند و با مردم هم‌گام شوند. ابراهیم نمی‌پذیرد و در همین حین دوباره کاوه را گم می‌کند. آنچه در این داستان به چشم می‌خورد جدال دائم امیال و هنجارهای اجتماعی است. «فراخودی» که به دلیل ضعف و ناتوانی امکان مقابله با تنش‌های درونی و بیرونی را ندارد. ناتوانی در از بین بردن خاطرات اضطراب‌آور، باعث روان رنجوری و دلزدگی شهریار می‌شود. تلاش ناخودآگاه برای بازگشت امر واپس‌رانده باعث بیماری روان تنی ابراهیم می‌شود و او را به بستر بیماری می‌کشاند به گونه‌ای که حتی نمی‌تواند به مراسم تشییع جنازه بی‌بی و داوود برود. در این مدت گلی از او مراقبت می‌کند. ابراهیم بعد از بهبود برای

دیدن فیلمی به سینما می‌رود؛ اما در راه فرزانه را می‌بیند که قصد دارد بعد از کشته شدن سهراب به همراه مادر و دخترش به خارج برود. ابراهیم ناخواسته در جنگ شهری وارد و دستگیر می‌شود؛ اما دستگیری او چندان به طول نمی‌انجامد؛ نیمه شب از قرار گاه بیرون می‌آید و فرزانه را در حال تیراندازی به سربازان می‌بیند؛ پس تصمیم به فرار از آن معرکه می‌گیرد. مردی از وی می‌خواهد تا مجروحی را به بیمارستان منتقل کنند. چون به بیمارستان می‌رسند، مجروح مرده است. ابراهیم در کمال ناباوری می‌بیند، مجروح همان اسماعیل کاوه است. ماشینی اجاره می‌کند و دوباره به خانه گلی می‌رود و «نهاد» بر تمامی آرمان‌های اجتماعی غلبه می‌کند. میرصادقی به خوبی و با استفاده از استعاره و نماد به بررسی شخصیت‌های داستان می‌پردازد؛ انتخاب نام‌ها، دال بر شخصیت درونی آن‌ها است.

اسماعیل کاوه نماد «فراخود» شهریار ابراهیم است که در نهایت قربانی «نهاد» می‌شود. اسماعیل همان «من برتر» ابراهیم است؛ اما امیال و لذت‌های درونی چنان در شهریار تثبیت شده که در نهایت راهی جز قربانی اسماعیل ندارد.

۵. نتیجه‌گیری

اضطراب ابراهیم به بیان عملکرد درونی روان انسان می‌پردازد. کشمکش میان «نهاد و فراخود» که هر یک با به کارگیری سازوکارهای خود، سعی در غلبه بر دیگری دارد. ناخودآگاه لذت طلب چون نیاز اندکی به واقعیت دارد به سهولت خود را در امیال و خیالات، بیان می‌کند. عدم تفوق شهریار بر اضطراب‌های درونی ناشی از جدال خودآگاه و ناخودآگاه، سبب بروز تنش درونی می‌شود. در این هنگام تلاش خود جهت تسکین این دغدغه‌ها با استفاده از سازوکارهای دفاعی صورت می‌پذیرد؛ اما وجود روان‌ضربه و تأثیر عمیق آن بر شهریار او را شکننده، خسته و دلزده از پابندی به آرمان‌ها و ارزش‌های اخلاقی کرده است. این امر با وجود محرک‌های درونی تشدید می‌شود و ابراهیم را به تسلیم و سر سپردن در برابر امیال «نهاد» وامی‌دارد.

پی‌نوشت‌ها

(1) Reaction formation:

عکس‌العمل‌سازی یکی از ساز و کارهای دفاعی است. نوعی سرکوب‌سازی امیال ناپسند و مخاطره‌آمیز است. این سازوکار خصوصیات اخلاقی خاصی در فرد به وجود می‌آورد که در نقطه مقابل امیال و انگیزه‌های درونی شخص قرار می‌گیرد.

(2) Trauma:

تروما: از منظر روانکاوی لزوماً رخدادی نیست که در واقعیت برای فرد اتفاق بیفتد؛ بلکه معمولاً رخدادی روانی است.

منابع

- اس هال، کالوین (۱۳۹۱)، *مقدمات روان‌شناسی فروید*، چاپ دوم، قم: آینده درخشان.
- ایستوپ، آنتونی (۱۳۹۰)، *ناخودآگاه*، ترجمه رویگریان، شیوا، چاپ سوم، تهران: مرکز.
- پالمر، مایکل (۱۳۸۵)، *فروید، یونگ و دین*، ترجمه محمد دهگانپور و غلامرضا محمودی، چاپ اول، تهران: رشد.
- پاینده، حسین (۱۳۹۲)، *گشودن رمان*، تهران: مروارید.
- (۱۳۹۱)، *داستان کوتاه در ایران*، جلد ۲، چاپ دوم، تهران: نیلوفر.
- (۱۳۸۳)، *درسنامه نظریه و نقد ادبی*، تهران: روزنگار.
- تسلیمی، علی (۱۳۹۰)، *نقد ادبی*، چاپ دوم، تهران: آمه.
- فروید، زیگموند (۱۳۷۳)، «خود و نهاد»، ترجمه حسین پاینده، *فصلنامه ارغنون*، شماره ۳، صص ۲۲۹-۲۵۲
- (۱۳۸۳)، *رئوس نظریه روانکاوی*، ترجمه حسین پاینده، تهران: ارغنون.
- فروید، زیگموند (۱۳۸۲)، «پیش‌درآمدی بر خودشیفتگی»، ترجمه حسین پاینده، *فصلنامه ارغنون*، شماره ۲۱، صص ۱۵۳-۱۸۴.
- فروید، زیگموند (۱۳۸۲)، «شرحی کوتاه درباره روانکاوی»، ترجمه حسین پاینده، *فصلنامه ارغنون*، شماره ۲۱، صص ۱-۲۴.
- موللی، کرامت (۱۳۹۰)، *مبانی روانکاوی فروید لکان*، چاپ ششم، تهران: نشر نی.
- میرصادقی، جمال، (۱۳۸۱)، *اضطراب ابراهیم*، تهران: اشاره.
- میرصادقی، میمنت (ذوالقدر) (۱۳۸۳)، *رمان‌های معاصر فارسی*، جلد سوم، تهران: نیلوفر.
- نعمت‌اللهی، اکرم (۱۳۸۸)، *بررسی آثار داستانی جمال میرصادقی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: عسگر عسگری حسنکلو، اقلید: دانشگاه آزاد اسلامی.
- وقفی پور، شهریار (۱۳۹۰)، *تلی از تصاویر شکسته*، تهران: چشمه.
- یاوری، حورا (۱۳۸۹)، *زندگی در آینده*، چاپ دوم، تهران: نیلوفر.
- (۱۳۸۶)، *روانکاوی و ادبیات*، تهران: سخن.

